

بسم الله الرحمن الرحيم

## قسمت سوم بحث از اعجاز قرآن کریم

ضمن تشکر از آقای نیکویی بابت مسائلی که مطرح کردند، مواردی که با رنگ مشکی است توضیحات و اشکالات آقای نیکویی است و مواردی که با رنگ آبی است پاسخهای بنده (سوزنچی) به ایشان است.

گفته بودم فرض کنیم مدعی نبوت برای اثبات مدعای خود عملی شگفت‌انگیز (مثلاً تبدیل عصا به مار) انجام دهد. سپس دو پرسش مهم را مطرح کردم. پرسش اول این بود: چگونه می‌توان به معجزه بودن این عمل پی‌برد؟ یعنی چگونه می‌توان فهمید که چنین کاری از انسان‌های دیگر بر نمی‌آید؟ برای توضیح دقیق‌تر این پرسش، در ادامه آن افزودم که: «به بیان دقیق‌تر چگونه می‌توان فهمید که انجام چنین کاری اصولاً از انسان بر نمی‌آید، تا بتوان نام آن را معجزه گذاشت»؟

شما از تعبیر دوم این پرسش و به کار بردن واژه «اصولاً» اشکال گرفته‌اید. من برای اینکه بحث‌های پیچیده و مفصل پیش نیاید و وقت مخاطبان گرامی نیز گرفته نشود، فرض را بر این می‌گذارم که به کار بردن واژه «اصولاً» در تعبیر دوم پرسش‌ام اشتباه بوده است. بسیار خوب، اصل پرسش در تعبیر اول این بود که:

«چگونه می‌توان به معجزه بودن این عمل پی‌برد؟ یعنی چگونه می‌توان فهمید که چنین کاری از انسان‌های دیگر بر نمی‌آید؟»

به نظر من چنانچه به این پرسش مهم و بنیادین، پاسخی درست و قانع‌کننده ندهید، بنیان مدعای شما مبنی بر این که «انجام معجزه توسط مدعی نبوت صدق مدعای او را نشان می‌دهد» فرومی‌ریزد. چرا؟ چون تعریف معجزه مطابق آنچه خودتان آوردید، این بود که «انسان‌های دیگر نتوانند مثل آن را انجام دهند». یعنی مطابق این تعریف، به شرطی می‌توان نام عمل موسی را معجزه نامید که معلوم شود انسان‌های دیگر نمی‌توانند مانند آن یا برتر از آن را بیاورند.

اکنون و با توجه به همین تعریف از معجزه، پرسش من خودنمایی می‌کند: چگونه می‌توان فهمید که دیگران از انجام مانند آن عاجزند؟ چنانچه «ناتوان بودن انسان‌های دیگر از انجام مانند آن» معلوم (احراز) نشود، نمی‌توان نام آن را معجزه گذاشت و در نتیجه اصولاً نوبت به آن نمی‌رسد که به سراغ «دلالت یا عدم دلالت معجزه بر صدق مدعی نبوت» رفت.

در پاسخ به این پرسش گفته‌اید:

تحدی یک ادعای تجربی است و بهترین شاهد بر تجربی بودن (آزمون‌پذیری) آن، همین است که اگر کسی توانست مانند آن را بیاورد ادعای او باطل می‌شود.

پس تحدی یعنی قبول اینکه وقوع مانند این کار منطقاً ممکن است اما در عمل هیچ‌گاه رخ نمی‌دهد.

بسیار خوب، حالا شما بگویید با روش تجربی چگونه می‌توان فهمید که «در عمل هیچ‌گاه و هیچ‌کس نمی‌تواند مانند آن را بیاورد»؟ آیا می‌توان همه کره زمین را گشت و از همه آدمیان در صدها کشور و هزاران شهر و صدها هزار روستا و جزیره و مناطق دورافتاده در سرتاسر کره زمین پرس و جو کرد تا معلوم شود که انسان‌های دیگری هم پیدا می‌شوند که بتوانند مانند آن را بیاورند یا نه؟ تا چنین آزمونی صورت نگیرد، معلوم نمی‌شود که آیا «تبدیل عصا به مار» توسط مدعی نبوت را می‌توان مصداق «معجزه» دانست یا نه. اما انجام چنین آزمونی (به ویژه در زمان موسی) محال وقوعی است، یعنی عملاً امکان ندارد.

این نوع اشکال شما بر تمام یافته‌های علوم تجربی وارد است؛ بنده عرض کردم که اگر ادعایی تجربی بود نمی‌توان انتظار پاسخ فلسفی داشت. گزاره «در عمل هیچ‌گاه و هیچ‌کس نمی‌تواند مانند آن را بیاورد» یک گزاره فلسفی است که دلالت بر استحاله دارد و در حوزه دانش‌های تجربی چنین گزاره‌ای مطرح نمی‌شود و اگر ادعا شود بی‌فایده و غیرتجربی است. اساساً وقتی کسی مثل پوپر بحث ابطال‌پذیری را به عنوان شرط گزاره‌های تجربی مطرح کرد دقیقاً همین دغدغه را داشت، یعنی می‌دید که استقرای تام در تجربه ممکن نیست؛ پس شرط تجربی بودن را این دانست که گزاره مورد نظر، امکان ابطال داشته باشد و مادام که دیگران ابطال نکرده‌اند آن گزاره در علم مقبول باشد. بنده به

پوپر نقدهایی دارم که مجالش اینجا نیست؛ اما این مقدار تفتن او تفتن صحیحی است که گزاره‌ای گزاره تجربی است که منطقاً امکان تخلف از آن وجود داشته باشد و آنچه به عنوان اثبات ارائه می‌شود صرفاً شواهدی بر تایید مدعاست و دیگران باید بتوانند آن را ابطال کنند. اشکالی که می‌ماند این است که آیا این گونه ضابطه گذاشتن، بار استدلال را به دوش مخاطب گذاشتن نیست؟ که من عرض کردم در مقدمه سوم تصویری‌ام ان شاءالله این را پاسخ خواهم داد.

اما در پاسخ به پرسش مذکور (چگونه می‌توان فهمید ...) پاسخ دیگری هم داده‌اید و آن این‌که:

اگر سؤال شما این است که براساس اصول علمی، چگونه می‌توان فهمید که انجام چنین کاری از انسان‌های دیگر بر نمی‌آید، پاسخش واضح است: ظرفیت هر سیستم وجودی خاص معلوم است. یعنی ظرفیت صدور کارها از هر سیستمی آستانه‌ای دارد که متخصصان آن حوزه آن را می‌شناسند ... (مثال چرتکه) ... دقیقاً همین‌جا است که پای متخصص به میان می‌آید: یعنی متخصص است که می‌فهمد ظرفیت چرتکه تا کجاست و چگونه محاسبه‌ای از عهده چرتکه بر نمی‌آید. در خصوص معجزه هم، متخصصان عرصه مربوطه می‌فهمند که آن حوزه تخصصی (مثلاً سحر) ظرفیتش تا کجاست و چگونه کارهایی با سحر انجام شدنی نیست.

این پاسخ نیز نادرست و مشتمل بر ادعاهای کلی و بی‌دلیل است. به جمله اول (که در واقع از سه جمله ترکیب شده) دقت کنید:

«(۱) ظرفیت هر سیستم وجودی خاص معلوم است، (۲) یعنی ظرفیت صدور کارها از هر سیستمی آستانه‌ای دارد، (۳) که متخصصان آن حوزه آن را می‌شناسند»

از میان این سه جمله، جمله دوم (ظرفیت هر سیستمی آستانه‌ای دارد) کاملاً درست است، اما دو جمله اول و سوم ادعاهای کلی و بی‌دلیل هستند. چه کسی گفته است که ظرفیت هر سیستم وجودی خاص (برای متخصصان آن حوزه) معلوم است؟ این مدعای کلی نیازمند دلیل است و با آوردن یک مثال (چرتکه) نمی‌توان کلیت آن را اثبات کرد. برای مثال چگونه می‌توان با قاطعیت گفت که «ظرفیت و آستانه انجام کارها در حوزه سحر بر متخصصان این حوزه یعنی ساحران معلوم است»؟ کاملاً ممکن است انجام کاری از نوع سحر باشد ولی متخصصان نتوانند تشخیص دهند که این

نیز نوعی سحر است. دنیای سحر و جادو (به فرض وجود) دنیایی بسیار پیچیده و اسرارآمیز است و کاملاً ممکن است کاری از نوع سحر باشد ولی متخصص سحر نتواند به این موضوع پی ببرد. فراموش نکنیم که متخصص یک حوزه بودن به معنای این نیست که در آن حوزه هیچ چیز از نظر شخص متخصص، پنهان و ناآشنا نیست و او حتماً و قطعاً تمام فرمول‌ها و مهارت‌ها و علوم و اسرار و رموز مربوط به آن حوزه را به‌طور کامل و صددرصد می‌داند. چنین چیزی دست‌کم در بسیاری از حوزه‌ها ناممکن است. بنابراین استدلال زیر نامعتبر است:

(۱) X یک ساحر توانمند، و متخصص در حوزه سحر است.

(۲) X می‌گوید «فلان کار» از نوع سحر نیست (یعنی خارج از حوزه سحر است)

نتیجه: پس «فلان کار» از نوع سحر نیست، بلکه خارج از حوزه سحر است.

بنابراین، این سخن شما که «در خصوص معجزه هم، متخصصان عرصه مربوطه می‌فهمند که آن حوزه تخصصی (مثلاً سحر) ظرفیتش تا کجاست، و چگونه کارهایی با سحر انجام شدنی نیست» مدعایی کلی و بی‌دلیل است.

ممنون می‌شوم اگر دقت منطقی را در بحثها رعایت فرمایید. آنچه شما به عنوان سه ادعا مطرح کرده‌اید دو ادعاست و ادعای اول و دوم دقیقاً یکی‌اند. من با تعبیر «یعنی» آن دو جمله را نوشتم؛ و نمی‌توانم تصور کنم کسی ادعای دوم را بپذیرد اما ادعای اول را نپذیرد؛ و شما نیز هیچ توضیحی در تفاوت این دو ندادید. در واقع آن جمله من دو ادعا بود:

(۱) ظرفیت هر سیستم وجودی خاص معلوم است = ظرفیت صدور کارها از هر سیستمی آستانه‌ای دارد.

(۲) متخصصان هر سیستمی این محدودیت را می‌شناسند.

تمام توضیحاتی هم که در ادامه دادید فقط ناظر به آن چیزی بود که اسمش را ادعای سوم گذاشتید و در واقع فراز دوم ادعای من است.

اما این اشکال شما ناشی از این است که در عرصه‌ای که خودتان تخصص ندارید و علی‌القاعده مخاطب هم تخصص ندارد از ابهامش استفاده کرده‌اید. بنده مثال چرتکه و کامپیوتر را زدم که تقریباً عموم مخاطبانی که سطح دیپلم به بالا

باشند و مثلاً با معادلات انتگرال و یا حتی جذر آشنا باشند تخصص فهم تفاوت چرتکه و کامپیوتر را دارند؛ و لذاست که شما مثال را عوض کردید. سپس ادعایی را بر بحث من تحمیل کردید که اصلاً لازمه بحث بنده نیست. نوشتید: «متخصص یک حوزه بودن به معنای این نیست که در آن حوزه هیچ چیز از نظر شخص متخصص، پنهان و ناآشنا نیست و او حتماً و قطعاً تمام فرمول‌ها و مهارت‌ها و علوم و اسرار و رموز مربوط به آن حوزه را به‌طور کامل و صددرصد می‌داند.»

آیا اینکه یک متخصص در یک حوزه محدودیتهای حوزه کاری خویش را می‌شناسد بدین معناست که همه اسرار و رموز آن حوزه برای وی مکشوف است. مثال دیگری می‌آورم: یک متخصص مکانیک اتومبیل را در نظر بگیرید. وقتی شما اتومبیلتان خراب می‌شود و سراغ مکانیک می‌روید او به شما می‌گوید که این مشکل شما ربطی به مکانیکی ندارد. می‌گویید پس مشکل چیست؟ می‌گوید شاید مربوط به برق خودرو باشد که من در آن تخصص ندارم؛ اما قطعاً مشکل مکانیکی نیست. او از کجا این را فهمید؟ به خاطر اینکه محدودیتهای حوزه کاری خود را می‌شناسد و می‌داند چه اموری به مکانیکی مرتبط است و چه اموری به مکانیکی ربطی ندارد. یا شما بیمار می‌شوید و سراغ متخصص قلب می‌روید او بعد از معاینه و چند پرسش به شما می‌گوید قلب شما مشکلی ندارد. از او می‌پرسید پس مشکل چیست؟ او می‌گوید شاید ریه است؛ شاید گوارش است و ...؛ بعد می‌گوید: من در قلب متخصص هستم نه در عرصه‌های دیگر؛ اما با قاطعیت می‌گویم قلب شما مشکلی ندارد. آیا این بدان معناست که او همه رموز قلب را شناخته است و هیچ مجهولی در خصوص قلب برای او نمانده است؟

از اینها گذشته نظر کدام کارشناس ملاک است؟ یک یا دو کارشناس؟ گروهی از کارشناسان؟ این گروه با کدام روش و معیار انتخاب می‌شوند؟ اگر کارشناسان مختلف نظرات متفاوت و ضد و نقیض دادند، تکلیف چیست؟ جانب کدام طرف را باید گرفت و به چه دلیل؟

فراموش نکنیم که در اینجا با موضوعی بسیار مهم و حساس و سرنوشت‌ساز (تشخیص پیامبر حقیقی از مدعیان دروغین) مواجه هستیم و می‌خواهیم سرنوشت دنیا و آخرت‌مان را رقم بزنیم. بنابراین نباید چنین امری را با امور دیگر زندگی روزمره که به متخصص رجوع می‌کنیم قیاس کرد.

اولاً بحث کارشناسی ذاتاً به کمیت و تعداد ربطی ندارد که سوال شود چند تا کارشناس باید تایید کند؛ بحث کارشناسی یک بحث کیفی است. بله؛ اینکه «اگر بین کارشناسان اختلاف شد چه باید کرد» نکاتی دارد که اگر معنای «مثل» درست فهمیده شود پاسخ این پرسش هم معلوم می‌شود و این مطلبی است که در مقدمه سوم، اگر فضای بحث به طور غیر موجه گرفتار طول دادن نشود، می‌خواهم بپردازم.

ثانیاً مراجعه به متخصص یک سیره عقلایی در تمام جوامع بشری است و اتفاقاً هر جا اهمیت و حساسیت موضوع بیشتر باشد مراجعه به متخصص مهمتر می‌شود. ما برای یک سرماخوردگی ساده شاید سراغ متخصص ریه نرویم اما اگر احتمال دهیم که قلبمان مشکل حاد دارد حتماً جستجو می‌کنیم که بهترین متخصص قلب را پیدا کنیم.

و آخرین نکته در اینجا این است که فرض کنیم ساحران گفتند این عمل موسی از نوع سحر نیست. بسیار خوب، اما «از نوع سحر نبودن» چیزی است، و «معجزه بودن» چیزی دیگر. دومی را منطقی نمی‌توان از اولی نتیجه گرفت. ساحران متخصص نهایتاً می‌توانند بگویند که این کار از نوع سحر نیست و چیزی دیگر است که ما نمی‌شناسیم و درباره آن آگاهی یا تخصص نداریم، همین و بس! به بیان دیگر، از این که «تبدیل عصا به مار در حوزه سحر نیست» نمی‌توان نتیجه گرفت که «چنین کاری از عهده هیچ انسان دیگری بر نمی‌آید، و بنابراین معجزه محسوب می‌شود».

بنابراین رجوع به متخصص هم به هیچ وجه نمی‌تواند مشکل را حل کند و بن بست تشخیص معجزه هم‌چنان به قوت خود باقی می‌ماند. این بدان معناست که منطقیاً نوبت به مرحله بعد، یعنی دلالت یا عدم دلالت معجزه بر صدق مدعیان نبوت، نمی‌رسد و اساس مدعیان پی بردن به نبوت مدعی از طریق معجزه فرو ریخته است. اما البته در این مورد هم بحث خواهیم کرد.

تخصص اساساً یعنی از حال و هوای اطلاعات عمومی بالاتر رفتن. اگر معجزه‌ای در نگاه عموم مخاطبان ناظر به حوزه تخصصی معینی بود، همین که متخصصان آن حوزه بگویند که این کار با این تخصص شدنی نیست؛ معلوم می‌شود که آن معجزه است (یعنی دلالت بر ارتباط ویژه با قادر مطلق دارد)؛ اما اگر معجزه ظرفیت این را داشت که به عرصه‌های دانشی دیگری مرتبط شود اینجاست که متخصصان این حوزه جدید هم حق اظهار نظر دارند؛ که در اینجا مدعی معجزه باید پاسخگوی اینها هم باشد؛ که این را ان شاء الله، اگر گفتگو پیشرفت کند، در توضیح معنای «مثل» تبیین خواهم کرد.

در اینجا فقط با یک مثال، نحوه دلالت فوق را توضیح می‌دهم که به نحوی پاسخی برای اشکال قبلی شما هم باشد: علم پزشکی متخصصان خاص خود را دارد که در جهان با مدرک خاص شناخته می‌شوند. در نظر بگیریید یک نفر به چنگ تعدادی از حیوانات درنده افتاده و او را کشته‌اند و مقداری از بدن او را خورده‌اند و بعد از چند روز در حالی که بدنش فاسد شده و گندیده است پیدا شد. اکنون فرض کنید کسی که ادعای نبوت می‌کند به عنوان معجزه، این را زنده کرد. حالا از متخصصان پزشکی سوال می‌کنیم، می‌گویند زنده کردن چنین کسی از دایره علم پزشکی خارج است. حالا اگر کسی گمان کرد که شاید این از مقوله سحر است، می‌تواند برود و از ساحران بپرسد که آیا چنین چیزی در تخصص آنها امکان دارد؛ و اگر آنها گفتند امکان دارد و آمدند و شبیه چنین کسی را زنده کردند، ادعای نبوت آن شخص باطل می‌شود. ممکن است بگویید که این گونه همواره باید منتظر بمانیم که چه ادعاهایی مطرح می‌شود؛ که اینجا بحث دقیقی دارد که اگر فرصت شود مقدمه سوم را درباره معنای «مثل» و اینکه فرق «معجزه» و مغالطه «بار برهان بر دوش مخاطب گذاشتن» چیست، توضیح دهم، آن ابعاد معلوم خواهد شد.

پرسش دومی که مطرح کرده بودم این بود:

بر فرض که به نحوی معلوم شود انسان‌های دیگر از انجام نظیر آن یا برتر از آن عاجزند، به چه دلیل باید انجام این کار توسط مدعی نبوت را ناشی از ارتباط خاص او با خدا دانست؟ انجام یک عمل (مثلاً معجزه) چیزی است و اینکه بتوانیم نام آن را «داشتن ارتباطی خاص با خدا» بگذاریم، چیز دیگر. این دو نه معادل هم هستند و نه یکی لازمه منطقی

دیگری است. به تعبیر دیگر اگر بخواهیم «انجام معجزه» توسط مدعی نبوت را ناشی از «داشتن ارتباطی خاص با خدا» بدانیم، نیاز به دلیل داریم، آن دلیل چیست؟

شما با اشاره به تعریف معجزه (یعنی انجام دادن کار خارق‌العاده‌ای که سایر انسان‌ها از انجام آن ناتوانند،) همراه با ادعای نبوت) گفته‌اید:

... علی‌الفرض غیر از خداوند، هیچ‌کس قادر مطلق نیست یعنی هر قدرتی غیر از قدرت خداوند محدودیت دارد و

خداوند است که می‌تواند عملی انجام دهد که هیچ‌کس دیگر توان انجام آن را ندارد. حالا اگر انسانی توانست عملی

انجام دهد که هیچ‌کس دیگر توانایی انجام آن را ندارد، این دلالت بر ارتباط ویژه او با قادر مطلق دارد.

اما استدلال شما خدشه‌آمیز و مبتنی بر پیش‌فرض‌های آشکارا کاذب (یا دست‌کم مدعای بی‌دلیل) است. بلی

خداوند (علی‌الفرض) قادر مطلق است، اما چه کسی گفته است که «انجام عملی که انسان‌های دیگر از انجام مانند

آن عاجزند، نیازمند قدرت مطلق است و فقط خدا می‌تواند چنین عملی را انجام دهد» تا بر مبنای آن نتیجه بگیریم

که انجام آن کار توسط مدعی نبوت دلالت بر ارتباط ویژه او با خداوند قادر مطلق دارد؟ به بیان دیگر پیش‌فرض

استدلال شما این است که:

«فقط خداوند قادر مطلق می‌تواند عملی انجام دهد که هیچ انسان دیگری نتواند مثل آن را انجام دهد»؛

اما این پیش‌فرض نیاز به دلیل دارد و شما دلیلی برای آن نیاورده‌اید. کاملاً ممکن است یک انسان، به واسطه داشتن

علم یا قدرتی که دیگران ندارند، عملی انجام دهد که هیچ انسان دیگری نتواند مثل آن را انجام دهد، ممکن است

یک انسان به واسطه ارتباط با جن‌ها یا موجودات ماوراء طبیعی یا فرازمینی‌ها عملی انجام دهد که دیگر انسان‌ها

از انجام نظیر آن عاجزند، و در همه این موارد می‌توان گفت: اذ جاء الاحتمال بطل الاستدلال. به عبارت دیگر از

اینکه مدعی نبوت کاری انجام داده است که هیچ انسان دیگری نمی‌تواند مثل آن را انجام دهد، منطقاً نمی‌توان

نتیجه گرفت که این ناشی از ارتباط ویژه او با خداوند قادر مطلق است. تنها نتیجه‌ای که می‌توان از آن گرفت این

است آن شخص علم یا قدرتی دارد که دیگران ندارند، همین و بس.



پیش فرض‌های «آشکارا کاذب»؟! به به!

اما پاسخ این اشکالتان به طور خلاصه و آشکار این است که همین که یک مسیر مفروض را برای آن انسان خاص باز کردید (به واسطه ارتباط با جن‌ها یا موجودات ماوراء طبیعی یا فرازمینی‌ها) این مسیر برای همه انسانها باز می‌شود. بحث بر سر این بود که «هیچ انسان دیگری نتواند»، نه اینکه فعلاً نتوانند. لذا مخاطب معجزه می‌تواند همه احتمالاتی را که به ذهنش می‌رسد برای آن ارتباط باشد یکی یکی بیازماید؛ و مدعی معجزه باید نشان دهد که کار او از جنس هیچ یک از آنها نیست. که این را در مقدمه سوم قرار است ان شاء الله توضیح دهم.

و اما آخرین نکته این که شما گفته بودید:

وقتی مدعی نبوت معجزه می‌کند، ما به «ارتباط خاص داشتن او با خدا» به عنوان یک مفهوم کلی پی می‌بریم؛ آنگاه قبول می‌کنیم که آن ارتباط مورد ادعای اول (یعنی نبوت) هم مصداقی از این کلی است.

در برابر این سخن شما گفتم: این نیز مدعایی است که دلیل می‌طلبد ... بر فرض که معلوم شود انجام‌دهنده معجزه ارتباطی خاص با خدا دارد، به چه دلیل می‌گویید این ارتباط یک مفهوم عام یا کلی است که مدعای اول (نبوت یا دریافت وحی) هم یکی از مصداقی آن است و باید آن را هم پذیرفت؟ چه تلازم منطقی‌ای میان این دو وجود دارد؟

شما در پاسخ مثالی آورده‌اید (درباره نوزاد گرسنه) که اگر از اشکالات آن بگذریم، هیچ ربطی به موضوع بحث ندارد؛ یعنی قیاس مع الفارق کرده‌اید. در مثال شما کودک گرسنه می‌شود و معنای گرسنگی را هم می‌فهمد، سپس دوباره گرسنه می‌شود. یعنی یک مفهوم کلی گرسنگی داریم با مصداقی آن که همه از یک نوع هستند یعنی گرسنگی. اما در بحث مانحن‌فیه ابتدا می‌گویید انجام معجزه نشان می‌دهد که مدعی با خدا ارتباط خاص دارد و بعد این را یک کلی (مفهوم عام) به حساب می‌آورید و ادعا می‌کنید که نبوت هم مصداقی از این مفهوم عام است. در حالی که این دو متفاوتند. نبوت ارتباطی از نوع دیگر است.

من پاسخ منطقی دادم که چگونه با دیدن یک مصداق، مفهوم کلی آن به ذهن می‌آید؛ و چگونه وقتی آن مفهوم کلی را در ذهن داشتیم با دیدن مصداق جدیدی از آن مفهوم کلی، پی می‌بریم که این هم مصداقی از همان مفهوم کلی است. از این جهت هیچ تفاوتی بین مثال مورد بحث (دو مصداق از مفهوم کلی «ارتباط ویژه با خدا») و مثالی که مطرح کردم (دو مصداق از مفهوم کلی «گرسنگی») وجود ندارد.

من بحث خودم را در اینجا به پایان می‌رسانم و پیشنهاد می‌کنم وارد بحث تحدی قرآن شویم، چون موضوع اصلی بحث ما از ابتدا تحدی قرآن بود و اگر مقدماتی لازم داشت، هر دوی ما حرف‌های خود را زدیم و قضاوت با مخاطبان خواهد بود. البته این یک پیشنهاد است و اگر حضرتعالی مایل باشید، یک رفت و برگشت هم می‌توانیم در بحث دلالت معجزه سخن بگوییم.

شما در یکی از فرازهای فوق نوشتید «این بدان معناست که منطقاً نوبت به مرحله بعد، یعنی دلالت یا عدم دلالت معجزه بر صدق مدعای نبوت، نمی‌رسد.» بنده در پاسخهایم نشان دادم که اشکال شما وارد نیست. اما اگر اشکال شما از نظر خودتان وارد است و منطقاً نوبت به مرحله بعد نمی‌رسد، چرا برای ورود به مراحل بعد اصرار دارید؟ بنده در ابتدای یادداشت اول نوشتم که وقتی مبادی تصویری واضح نباشد بحث تصدیقی پیش نمی‌رود. اکنون هم امیدوارم در تصورات اولیه بحث تفاهم رخ دهد تا مقدمه هماهنگی صمیمی بعدی در تصدیق مباحث باشد.